

# دین اسلام، ماجرای سلمان رشدی و مسأله آزادی و دموکراسی

## چهار دیدگاه

چه چیز شیطانی و چه چیز الهی است؟

هنگامی که «روشنگری» اهداف اش را فراموش می کند.

انطباق ناپذیری ارزش ها و دشواری آزادی و دموکراسی

«آیات شیطانی» چه بودند؟

---

مطلب زیر نخستین بار در نشریه «کنکاش در گستره تاریخ و سیاست» (پاییز ۱۹۸۹، ۱۳۶۸) به دنبال واقعه سلمان رشدی و فتوای آیت الله خمینی به چاپ رسید. چاپ دوباره آن در اینجا بدون هیچ تغییری، به مناسبت شباهت آن واقعه به ماجرای کاریکاتورهای پیامبر اسلام در دانمارک انجام می گیرد. مطالب طارق علی و دایانا جانسون از هفته نامه آمریکایی In These Times شماره های فوریه و مارچ ۱۹۸۹ و مطلب آنتوانت بروتن از ماهنامه انگلیسی The London Review of Books اول ژوئن ۱۹۸۹، توسط عبدی کلانتری ترجمه شده. منبع آیات قرآن در یادداشت خود عبدی کلانتری عبارت است از: قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش. تهران ۱۳۶۷، صفحات ۳۶ و ۸۵.

---

توضیح: آنچه در پی می آید چهار مقاله کوتاه درباره واقعه سلمان رشدی است که در مجموع به مسأله برخورد دین اسلام با مدرنیت معاصر می پردازد. در نخستین مقاله، طارق علی مارکسیست پاکستانی و عضو تحریریه «نیولفت رویو» بحث می کند که می توان حساب اسلام را از آنچه خمینی و همدستانش کردند جدا کرد. در دین اسلام همواره سنتی از نافرمانی فکری وجود داشته که در برابر «کفر» شکیبایی و مدارا پیشه کرده، انحصار عقیدتی را روا نمی داشته است، و این همان سنت عرفان اسلامی است. در مقاله دوم، دایانا جانسون، مفسر سیاسی مارکسیست بر آن است که شعار «دفاع از آزادی بیان» برخلاف آن چه در وهله اول می نماید خالی از محتوای ایدئولوژیک نیست: در چارچوب دموکراسی های لیبرال غربی، این شعار بیشتر از آنکه وفاداری به سنت های عصر روشنگری را نمایانگر باشد، حربه کسب مشروعیت برای دولت های سرمایه داری است تا به وسیله آن حکم عقب ماندگی فرهنگ های جهان سوم را صادر کند. نویسندگان مخالفی که در بازار رقابت رسانه ها، سرمایه ها، ناشران و سودجویان خود را

در حاشیه و مغبون می بینند نصیبی از «آزادی بیان» نمی برند. در چارچوب نظام سرمایه داری، نویسندگانی که بازار پر رونقی دارند «آزاد» ترند تا هرچه می خواهند بیان کنند. پس، دفاع از آزادی بیان و سایر دستاوردهای عصر روشنگری نمی تواند جدا از انتقاد از دورویی و «آزادی خواهی» لیبرالیزم سرمایه دارانه باشد. در مقاله سوم، عبدی کلانتری به انطباق ناپذیری بعضی نظام های ارزشی و طبعن تعریف های متفاوت از عدالت، حقیقت، و آزادی می پردازد و از سه دیدگاه فرضی مختلف به اختصار مسأله را طرح می کند: دیدگاه «اسلامی» به طور غیر مستقیم اشاره به خصوصیات در تفکر سنتی چپ نیز می کند یعنی مشکل دفاع از آزادی بیان برای همه از زاویه یک ایدئولوژی خاص! در مقاله چهارم، نویسنده انگلیسی آنتوانت بروتن به یکی از درونمایه های مهم کتاب «آیات شیطانی»، یعنی ریشه یابی تاریخی مردسالاری دینی می پردازد: طرد آیات نام برده از سوی پیامبر، آیاتی که مضمون شان هم تراز پنداشتن سه خدای زن با الله است، نخستین گام در جهت انکار برابری زن و مرد (سلب مقام ربّانی خدایان زن) بود. علاوه بر این، رمان آیات شیطانی کتابی عمیقن انسان گرایانه است: با زیر سؤال بردن فکر «وحی»، الهام الاهی و «کلام مقدس»، سلمان رشدی «شکاکیت» را به عنوان یکی از والاترین خصوصیات انسانی، که در حقیقت همان «وضعیت بشری» است، برجسته می کند. پس انکار شکاکیت چیزی جز انکار انسانیت همه ما نیست. // عبدی کلانتری / پاییز ۱۹۸۹

---

### طارق علی: چه چیز شیطانی و چه چیز الهی است؟

زمانی میخائیل بولگاکوف، رمان نویس بزرگ شوروی در دهه ۳۰-۱۹۲۰، به نحوی سرپوشیده در انتقاد به سانسور استالینی نوشت: «دست نوشته های ما را دیگر نمی توان سوزاند.» امادر مورد خود نویسنده که وجودش تنها از گوشت و استخوان است نمی توان همین را گفت. پیام ها اغلب برجا باقی می مانند حال آنکه پیامبران همه فانی اند. این روزها در مورد وقایع شگفتی که پیش چشم ما می گذرد چه می توان گفت؟ چند رویداد ناگوار همزمان به جریان افتاده است.

پیش از هر چیز البته فرجام سلمان رشدی است که در خانه ای مخفی به تله افتاده و در حفاظت شبانه روزی نیروهای امنیتی است - گروهان دولت ایران در خاک بریتانیا! چنانکه می دانیم واقعیت غریب تر از بسیاری

قصه هاست. این صحنه ها که شاهدشان شده ایم به سادگی می تواند از یکی از رمانهای رشدی بیرون آمده باشد. این ها نه صحنه هایی «سور رئال»، بلکه واقعی ترین صحنه ها هستند و جان این نویسنده در خطری جدی است. حتی اگر رشدی از این بحران زنده بیرون آید، شبیح مرگ تا پایان عمر آسوده اش نخواهد گذاشت.

اما گذشته از اینها، تراژدی ای به مراتب بزرگ تر مطرح شده است؛ تمامی این ماجرا اکنون دیگر از حد سلمان رشدی و کتابش «آیات شیطانی» فراتر می رود. این تراژدی، تراژدی دین اسلام است و مقام آن در جهان مُدرنی که در آن به سر می بریم.

لحظه ای که آیت الله خمینی حکم قتل رشدی را صادر کرد، نخستین واکنش من ناباوری بود. آیا حقیقتن ممکن بود که رهبر روحانی و عالی مقام شیعیان به گونه ای رسمی فرمان اعدام یک رمان نویس را صادر کرده باشد؟ آیا این وهم و خیال من بود یا اینکه واقعن الهام دهنده و بنیانگذار جمهوری اسلامی به شیوه یک پدرخواندهء مافیایی عمل کرده بود؟ روز بعد، روحانی دیگری به تقلید از گانگسترهای شیطانی آمریکایی، برای سر سلمان رشدی جایزه ای هم مقرر کرد: ۳ میلیون دلار برای یک مسلمان یا یک میلیون دلار برای یک غیر مسلمان که حکم را به اجرا در آورد. و همهء اینها به نام الله، آفریدگار بخشنده و مهربان.

چرا جایزه نقدی برای این عمل لازم بود؟ مگر نه اینکه خمینی به آن آدمکش مسلمان جواز ورود به بهشت را داده بود؟ بیاییم و لحظه ای بر این کار دقیق شویم. بی تردید تصمیم بر اینکه چه کسی به بهشت خواهد رفت و چه کسی دوزخی است از آن خداوند است. چگونه می تواند کسی این قانون را نادیده بینگارد؟ آیا امام خمینی مدعی است همچون پیامبر با خدا ارتباط مستقیم دارد؟ چرا مسلمانان این کلام خمینی را کفر نمی دانند؟ از این که بگذریم آیا چنین نیست که در اسلام «هیرارشی» (سلسه مراتب) رسمی مقامات روحانی جایی نداشته و به صراحت ایجاد انحصار عقیدتی از جانب گروهی روحانی منع شده است؟ اصل بر این است که همهء مسلمانان در پیشگاه خدا برابرند. این تجمعات خشمگین از چه رو است که در آنها جمعی مسلمان شیعه خود را در برابر یک ملا چنین ذلیل می کنند؟ حقیقتن بسیاری از این اعمال چندان ارتباطی به دین و ایمان ندارد. البته شکی نیست که بسیاری از مسلمانان غیر متعصب کتاب رشدی را خوانده اند و پاره هایی از آن را توهین آمیز یافته اند، اما تنها راه مبارزه با رشدی را کارزار عقاید و اندیشه

ها می دانند. این شیوه ای کاملن مشروع و تنها راه جدی متقاعد کردن سایر مردم است. فراموش نکنیم که نخستین پیروان اسلام نه با زور شمشیر، بلکه با حربهء بحث و ترغیب به این دین گرویدند.

خمینی با جنجال بر سر کتاب «آیات شیطانی» در حقیقت می خواهد در داخل اسلام، یک الگوی فرهنگی به شدت سازش گرا و مطیع کننده را بر مردم تحمیل کند. استالین و کارگزاران فرهنگی اش «رنالیزم سوسیالیستی» را تقدیم جهان کردند، خمینی و پلیس ایدئولوژیک او نسخه ای از «رنالیزم اسلامی» را دستور می دهند. سلمان رشدی بهانه ای دم دست است برای پیشبرد این مقصود (و هدف های دیگر). روحانیان حاکم بر ایران با این کار البته «کافران» را به راه نیاوردند بلکه مسلمانان را مقیدتر کردند.

جنگ ایران و عراق از هر دو سو حدود یک میلیون قربانی گرفته است. اسلام کجا بود وقتی که این فاجعه روی می داد؟ خداوند جانب کدامیک را گرفت؟ چه تعداد مسلمان ناراضی از جنگ از سوی متعصبان نابود شدند؟ دهها هزار زندانی سیاسی را کشتند. به عده ای از دختران زندانی تجاوز کردند چرا که بعضی از فرمانبران امام می پندارند باکرگان به بهشت خواهند رفت. آیا این اسلامی است که مومنان می خواهند به جهان عرضه کنند؟

اسلام همیشه چهرهء دیگری هم از تحمل و بردباری داشته است. سنتی طولانی از نافرمانی فکری در جهان اسلام وجود داشته است. پس از مرگ پیامبر در حقیقت جوان ترین همسر او عایشه بود که پرچم شورش را علیه جانشینان او بلند کرد. بر سر تفسیر اسلام تا همین امروزه نیز اختلاف وجود داشته است. غنای تمدن اولیهء اسلامی آثار خود را بر تمام جهان بر جا گذاشته است. فرهنگ و علم به میزان زیادی مدیون آن سنت نخستین است. اما امروز می توان پرسید آیا مثلن کتاب «هزار و یک شب» از جانب امام در تهران حکم برائت خواهد گرفت یا نه؟

در شبه قارهء هند (که زادگاه سلمان رشدی است) گسترش اسلام مدیون تلاش صوفیان پاک نهادی بود که بعدها به مثابه قدیسان حرمت نهاده شدند. رقص های خلسه وار و شعر وجودی (اگزیستانسیل) آنان اسلام را در شمال هند گسترده کرد. این اسلام دینی بود نشاط پرور (و هنوز نیز) که تهدیدی به جان هیچ کس نبود. که شعارش یکی شدن با صوفی بزرگ در آسمان ها بود و درست به همین خاطر از سوی واعظان متعصب و زهد فروش تکفیر می شد. تا هم امروز، موسیقی ای که از این سنت عارفانه می آید، دو رویی ملایان را به مسخره می گیرد.

برای نمونه این واقعیت را در نظر بگیرید: در پاکستان یکی از سردمداران تظاهرات علیه رشدی، که منجر به مرگ شش نفر نیز شده، شخصی است به نام مولانا «کوثر نیازی». همین فرد در سالهای ۶۰ و ۷۰ میلادی، از مخالفان سرسخت آن نوع اسلامی بوده «جماعت اسلامی» تبلیغ می کند. از همین رو ذولفقار علی بوتو رهبر پیشین پاکستان او را وزیر کابینه اش کرد. او حربه بوتو علیه بنیادگرایان متعصب بود. آنروزها، مولانا نیازی، که شخص پر شور و شری است، مشروب اش را می نوشید و از مصاحبت دختران رقصنده لذت می برد. بوتو به او لقب «مولانا ویسکی» داده بود. اما حالا که از قدرت و نفوذ برکنار شده، ویسکی پیر می خواهد با مخالفان اسلامی پیشین سازش کند و دختر بوتو را به زور تظاهرات علیه این کتاب، مجبور کند او را دست کم نگیرد. باید از این مرد پرسید چرا چند ماه صبر کرد که از انتشار کتاب «آیات شیطانی» بگذرد و بعد دست به کار شد؟

همه شاعران بزرگ هند، به نحوی، اعمال رسمی دین را به زیر سوال کشیده اند. «غالب»، «اقبال»، و «فایز» همه با ملایان در افتاده اند. زمانی که اقبال «شکوه نزد خداوند» را نوشت، از جانب روحانیت مرتد خوانده شد. پیام او در شعری به نام «معبد نو» دین رسمی را مردود خواند. این شعر شاید در تهران به سادگی طرد شود، اما مسلمانان جنوب آسیا از این کلام شاعر درس ها می آموزند:

«... ای برهمن، من حقیقت را خواهم گفت، از آن دل نیازار

بت های معبدت همه پوسیده اند

آنچه آموختی از این تصویرها، دشمنی است که به مردمت ارزانی می داری

و خدا به واعظ مسلمان راههای ستیزه را آموخته است

قلب من بیمار شد: از معبدت رو بر می تابم و از کعبه ات هم

از وعظ های واعظ و از افسانه هایش ای برهمن

تصویرهای یک تخته سنگ برای تو مظهري خدایی است

برای من، هر ذره خاک ای سرزمین الاهی است

بیا، بگذار هرچه که مایه بیگانگی است را رها کنیم

بگذار آشتی دهیم آنها را که از یکدیگر رو برگرفتند،

رها کنیم نشانه های جدایی را

ویرانی دیر زمانی است که سایه بر مأوای قلب من انداخته،

بیا تا معبدی نو بر سرزمین مان بنا کنیم

بگذار پرستشگاهمان بالاترین بر روی زمین باشد

بگذار مناره هایش را چنان برسازیم که سر بر گریبان آسمان بسایند  
بیا تا هر پگاه برخیزیم و شیرین ترین نغمه ها را بخوانیم  
و به عابدان شراب عشق پیشکش کنیم»  
پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۹)

---

دایانا جانسون: هنگامی که «روشنگری» اهداف اش را فراموش می کند.

... اعتراض علیه رمان سلمان رشدی «آیات شیطانی»، از سوی مسلمانان پاکستانی نخست در انگستان و بعد در خود پاکستان آغاز شد. پاکستان کشوری است که سالها دلار آمریکایی، حامی نظام دیکتاتوری ژنرال ضیاء الحق بود و این نظام نه تنها قوانین اسلامی را دوباره برقرار کرد بلکه می خواست با تسلیخ و حمایت نظامی مجاهدین افغانی، افغانستان را نیز سکویی برای بی ثبات کردن جمهوری های مسلمان نشین جنوب شوروی کند. چند هزار مسلمان پاکستانی، بدون کمترین دغدغه ای نسبت به کمک های سخاوتمندانه «سیا» به الله، در اسلام آباد رو به روی مرکز فرهنگی آمریکا برضد کتاب رشدی شورش به پا کردند. شش نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. در شهر کشمیر و در بمبئی شهر زادبومی سلمان رشدی هم چنین آشوب هایی پدید آمد...

همان سان که فریاد اعتراض علیه سلمان رشدی به این مردم جهان سومی و مهاجران فقر زده حاشیه شهرهای بزرگ اروپایی (یا مسلمانان سیاهپوست و محروم آمریکای شمالی) نوعی هویت مشترک و حس همبستگی می بخشد، دفاع از سلمان رشدی نیز، به نام دفاع از آزادی و مدنیت، برای جهان غرب وسیله کسب مشروعیت فراهم می کند. بر پرچمی که جهان غرب سرفرازانه درنبردش با سایر کشورهای جهان برافراشته، «حقوق بشر» همیشه نقش بسته است. نباید انتظار داشت آیت الله خمینی افادات به ظاهر حق به جانب خود را تخفیف بدهد، اما در غرب کمی انتقاد از خود می تواند راه را برای دفاع مؤثرتر از «روشنگری»، که اکنون هدف حمله تاریک اندیشی دینی قرار گرفته، هموار کند.

در غرب از زمان «نوزایی» (رنسانس) و سپس «جنبش اصلاح دینی» (رفورماسیون) تا عصر روشنگری، اشتیاق برای آزادی کلمات از بند دین و مذهب از آنرو بود که چشم انداز کشف حقایق نوین را بوسیله اندیشه انسانی، و برتری بر جهان مادی برای خوشبختی انسانی، فراهم کرد. شأن افکار انسان گرایانه قرن هجدهم بخاطر نویدی بود که برای بهبود وضع اجتماعی می داد، و همین امکان بود که توجیه گر شعار

حقوق بشر بر سرلوحه انقلاب های آمریکا و فرانسه شد. اما غرب با ادعای «روشنگری» و «حقوق بشر» به عنوان اصول هویت خود، در بیشتر موارد به این آرمانها خیانت کرد. در جوامعی که غربی نبودند، روشنفکران مدافع روشنگری، که مشتاق آزاد کردن جوامع شان از زیر بار سنت های اقتدارگرا بودند، خود قربانی همدستی و ائتلاف غرب با دیکتاتوری های واپسگرا شدند. بارها و بارها قدرت دولت های غربی به کار گرفته شد تا جریان های سیاسی روشنگرانه و دموکراتیک را در جهان سوم سرکوب کند، درست به همین خاطر که شانس روی کار آمدن این جریانها وجود داشت. جالب ترین نمونه را در خود ایران پیدا می کنیم. در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲ ش)، سازمان مرکزی اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) در یکی از عملیاتی که خود به آن افتخار می کند، موفق شد دکتر محمد مصدق نخست وزیر منتخب مردم را، بخاطر اینکه می خواست صنعت نفت کشورش ملی شود، سرنگون کند. از آن پس دولت آمریکا شاه ایران را در سرکوب نیروهای پیشرو و دموکرات کمک کرد به نحوی که تنها بنیادگرایی اسلامی به جا ماند. امروزه هم در افغانستان وقتی که نیروهای مدافع نوسازی و مدنیت به محاصره تاریک اندیشان روستایی مسلح شده از سوی آمریکا در آمده اند، نیروهایی که مصمم هستند حتا زنان را از آموختن خواندن و نوشتن باز دارند، باز هم در پایگاههای نظامی آمریکا به افتخار این پیروزی شامپاین می نوشند ...

ظرف دهه گذشته ما در تمام جهان شاهد بازگشت از روشنگری به سمت تاریک اندیشی بوده ایم. بازگشت به شکل های سلطه گرانه اطاعت مذهبی، یا شکل های کم و بیش کم ضرر جادو باوری و خرافات را دیده ایم که با روی کار آمدن رانالد ریگان در آمریکا (ریگانیزم) دست در دست هم داشته اند. ریگانیزم ایدئولوژی مهاجم تجارت آزاد و مداخله نکردن دولت در امور بازار است که اروپایی ها به آن «لیبرالیزم» هم می گویند. وجه مشترک محافظه کاری دینی و «ریگانیزم» این است که هر دو نظم فعلی جهان را متأثر از عمل نیروهایی می دانند که از دست انسان خارج اند - یعنی خدا و بازار- و انسان ها چاره ای ندارند مگر اینکه به نحوی منفعل این نیروها را پذیرا شوند. سیاست و عمل جمعی برای بهبود شرایط عمومی بی ارزش قلمداد می شود. می دانیم که عمل جمعی و کار سیاسی به زبان مشترک و بنابر این به خرد و روشنگری نیاز دارد.

وقتی «روشنگری» هدف هایش را فراموش می کند، تا کی می توان هنوز با موفقیت از آن دفاع کرد؟ نویسندگانی که از سلمان رشدی دفاع می کنند در حقیقت از منافع گروهی خودشان دفاع می کنند. البته آنها منافع خودشان را همان منافع تمام بشریت می دانند، و جز این هم نیست. اما از لحاظ سیاسی بشریت را

باید به حقیقت این نکته متقاعد کرد، و گرنه روشنگری در خطر آن است که تبدیل به چیزی شود که در ابتدا بود، یعنی بخشی از امتیازات خصوصی اشرافیت.

ماجرای رشدی زنگ خطری بود که هشدار می داد این روند ممکن است هم اکنون شروع شده باشد. رمان رشدی محصول بازار پر رونقی در مقیاس جهانی است. خود رشدی مهاجری است که از شرق مسلمان به غرب آمده، اما مهاجری تحصیل کرده و از طبقه بالا، که در قیاس با بسیاری شرقیان، با فرهنگ و جامعه غربی به تفاهم رسیده است. هنر غربی دیرزمانی است که از صدقه سر از هم پاشی امور مقدس زندگی می کند، و قصد رشدی در از هم پاشانده مقدسات اسلامی برای خواننده غربی به عنوان یک کار هنری قابل پذیرش است (هر چند بسیاری از اشارات اسلامی او را نخواهند فهمید).

با همه این اوصاف، هنوز در جوامع غربی از جمله آمریکا انواعی از سانسور وجود دارد و به طور مرتب به نفع گروه های قدرتمند معینی اعمال می شود، گروه هایی که به هر حال بعضی عبارات را توهین آمیز تلقی می کنند. جنبش زنان نیز بر سر «پورنوگرافی» دچار تفرقه و چنددستگی است. آن افرادی که خود را توهین شده و قربانی آزادی بیان می بینند، به تدریج علاقه شان را در دفاع از چنین آزادی هایی از دست می دهند. اگر به نام آزادی تجارت، سوسیالیزم و دولت رفاه مردود و ممنوع اعلام می شود، آن میلیون ها انسانی که بوسیله این فرایند اقتصادی به حاشیه زندگی پرتاب شده اند به اسلام روی خواهند آورد که پیروان اش را زیر چتر حمایت خود می گیرد.

امروزه خطر محدود شدن آزادی بیان در مقیاس جهانی، خطر دو دستگی روشنفکرانه ای است که موازی با دودستگی اقتصادی - اجتماعی شکل گرفته: دو دستگی میان روشنفکرانی که بازار پر رونقی دارند و از آزادی بیان دفاع می کنند و آن عده روشنفکر بازنده که به ناچار به یک ایدئولوژی تسکین دهنده روی می آورند. امامان و خشکه مقدسان اسلامی، مسیحی و یهودی و غیره بازار کم رونق عده ای را به تسخیر خودشان در می آورند و روشنگری را مجبور به عقب نشینی می کنند.

آزادی اجتماعی مستلزم وجود مسئولیت اجتماعی است. اگر چنین نباشد «آزادی بیان» خود تبدیل به امتیاز و لذت خصوصی می شود که بر ثروت و قدرت حکم می رانند.

پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۹)



---

## عبدی کلانتری: انطباق ناپذیری ارزش ها و دشواری آزادی و دموکراسی

چه چیز توهین و افترا به حرمت و شأن انسان هاست و چه چیز آزادی بیان را محدود می کند؟ هر فرد یا گروه اجتماعی بر حسب نظام ارزشی و اخلاقی اش پاسخی دارد. گاه این پاسخ ها، که از شیوه های هستی اجتماعی متفاوت بر می آیند، و بر بنیادی ترین پیش فرض های مربوط به تعریف انسانیت، جامعه عادل و آزادی استوارند، چنان در تضاد قرار دارند که همزیستی آنها امکان ناپذیر جلوه می کند. سه نمونه زیرین از نظرگاه سه فرد مختلف با نظامهای ارزشی متفاوت (یک فمینیست، یک مسلمان و یک سوسیالیست) را می توان مثال زد:

الف) می گویند «آیات شیطانی» به مقدسات اسلام توهین کرده است. روسپی هایی در کتاب نام همسران محمد پیامبر را بر خود گذاشته اند؛ که پیامبر هرزگی می کرده و پاره ای از آیات کتاب مقدسش را نه خداوند بلکه شیطان بر او نازل کرده است. اما کتاب رشدی مسأله زن ستیزی و نفرت از زن را از سوی مردان در تاریخ نیز مطرح کرده است. و این همان چیزی است که مردان توهین شده مسلمان ما خود بیشتر از هر کس بدان مقصودند. مرا که بر سر، چادر و روسری نمی کنم با خفت و توسری لعن می کنند و هرزه می خوانند. همه زنان بی حجاب، همه زنانی که «غربی» اند را فاحشه می دانند، اما خود اکنون رنجیده خاطر شده اند. مردان مقدس مسلمان ما می گویند محمد پیامبر که دوازده زن در همسری داشت و صیغه های موقت را - تا به هر تعداد که مرد مؤمن می خواهد - مجاز می دانست، حرمسرا نداشت. ما به صرف زن بودن مان گویی به طرزی شیطانی در جامعه فساد می پراکنیم، به همین خاطر باید وجودمان را زیر حجاب پنهان کنیم تا مستوجب تازیانه در معابر نباشیم. و آن کس که «فاحشه» و «زنا کار» خوانده شد مستوجب چه عقوبتی است؟ تا سینه در خاک فرو شدن و هدف سنگپاره های مردان مسلمان ما قرار گرفتن، این مرگ هراسبار تدریجی در برابر چشم های خونبار و دهان های کف کرده مقدسان توهین شده! آیا این ها آیات شیطانی نیستند که می گویند: «زنان کشتزار شما هستند، هر جا که خواهید به کشتزار خود درآید» (البقره)، و یا «آن زنان را که از نافرمانی شان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاه شان دوری کنید و بزیندشان.» (النساء)؟ توهین دیگر چه باید باشد؟ و اگر مسلمان نباشیم؟ خفت به جان خریدن هر روزه به جرم «گبر»، «جهود»، یا «بهایی» بودن. گویی حقی بر آب و خاک و سرزمین مان نداریم، و ناچار به تبعید گریختن؟

ب) آنچه پیامبر کرد و جامعه ای که در صدر اسلام بنا نهاد، برای ما امروز، واقعیتی زنده و ملموس است. آن تنها یک خاطره تاریخی نیست، بلکه در نسج زندگی اجتماعی ما جاری است. کردار و گفتار پیامبر و امامان اساس پیوند معنوی، هویت قومی و اخلاقیات زندگی اجتماعی امروز جامعه مسلمان ما را شکل می دهد. چیزی که نزد شما همچون داستان، افسانه، یا حداکثر تاریخ دین جلوه می کند، برای ما بنیادهای اصلی اندیشه و اعمال ما در میان خانواده و جماعت قومی مان در هر گام زندگی روزمره، و تعیین کننده فضیلت، تقوا و پاکی روحی مان است. از این لحاظ در اساس مهم نیست که ما یا شما برای «اثبات» چیزی به سندیت تاریخی رجوع کنیم: ما و سلمان رشدی چیزی نداریم به یکدیگر ثابت کنیم. با توهین به پیامبر و کتاب آسمانی ما، در حقیقت بنیادهای اخلاقی و معنوی هستی جمعی ما مسلمان ها مورد تهدید قرار گرفته است. چه نمادی مؤثرتر و قاطع تر از کلام خدا برای پیوند قلبی و گروهی یک جامعه عادل، آنچه که خانواده هر یک مان را به امت پیوند می زند؟ برای ما که ارزش ها - یا بی ارزشی - ی جامعه مدرن فردگرا، بیگانه شده، سلطه جو و متفرعن غرب را نمی پذیریم، حفظ نظام ارزشی مان مسأله مرگ و زندگی ماست. مقاومت در برابر این حمله و اهانت، تضمین کننده همبستگی جامعه مسلمان، جامعه ای مبتنی بر سنت، فضیلت و تقواست. هیچ قوم و طایفه ای، هیچ دین و مذهبی، و هیچ حزب و مسلکی در جهان نیست که جز این عمل کند.

در هیچ جامعه ای گروه های اجتماعی قدرت یکسان ندارند. آن دسته هایی که قدرتی فراتر دارند، غالب هستند و می توانند عقایدشان را در جامعه بپراکنند. در «دموکراسی غربی»، آزادی برابری سخن برای یک غربی و یک «تروریست» (بخوان عرب یا مسلمان) وجود ندارد. زیرا آن نظام درست به خاطر حفظ همبستگی ایدئولوژیک خود نیازمند «چهره های شیطانی» خارجی است. چهره هایی نظیر خمینی، قذافی، عرفات و دیگران. کدام رسانه بزرگی در حقانیت یا دفاع از این «شیاطین» سخن رانده اند؟ آیا این شکلی از سانسور نیست؟ در «سوسیالیزم شرقی» سانسور همواره حضور داشته: نام کتاب های ممنوع و اسامی نویسندگانی که به زندان، اردوی کار اجباری، آسایشگاه روانی یا به تبعید فرستاده شده اند فهرستی طولانی می سازد. مگر نه اینکه این کار نه تنها جلوگیری از سخن آزاد، بلکه نابودی فرد سخن گوست؟

هیچ قانونی بی طرف نیست، همچنانکه هیچ دولتی با نظام حقوقی اش. این را اگر لیبرال ها نمی خواهند باور کنند، دست کم مارکسیست ها بهتر از هر کس می دانند. این دسته اخیر در ضمیر خود به خوبی می داند که فریادهای «آزادی برای همه» شان به هنگامی که خود به قدرت برسند، شامل «همه» نخواهد شد. از جمله طرفداران سرمایه داری، فئودالیزم، برده داری، فاشیست ها، صهیونیست ها، مذهبی های اصول گرا،

شیطان پرست ها، منحرفان جنسی و بسیاری دیگر. فقط مسأله این است که آنها بر اساس ارزش های خودشان چه چیزی را برای سلامت جامعه شان سالم یا ناسالم تشخیص بدهند. آنها نمی توانند کاری را که خود می کنند بر ما روا ندانند.

ما خواهان نظامی هستیم که حاکمیت آن نه متعلق به صاحبان سرمایه و نه بوروکرات های صاحب امتیاز و احزاب پلیسی شان، بلکه متعلق به افراد متقی و فاضلی باشد که فاقد امتیازات مادی بوده، به نظامی از ارزش های متعالی و غیر مادی باور داشته باشند: حاکمیتی مبتنی بر شریعت اسلام.

ج) در یک جامعه دموکراتیک هیچ چیز «مقدس» نیست. همه کتاب ها زمینی اند و هیچ اصلی را حریمی مقدس از سلاح انتقاد در امان نمی گیرد. پیامبران، امامان، و رهبران، همه فانی اند و خاکی و هیچ کس از غیب ظهوری دوباره نخواهد کرد. هر کس آزاد است به هر آنچه می خواهد باور داشته باشد - دین و خرافه، علم یا عرفان - ، بگوید، بنویسد، و به چاپ برساند. اما مجاز نیست باورش را با حربه زور به دیگری بقبولاند، یا به زور پخش اندیشه ای را جلوگیری شود. ملاک دموکراسی وجود همزمان نظام های فکری و ارزشی متفاوت و متضاد و امکان بیان آزادانه آنها است. آزادی خیابان یک طرفه نیست: اگر کسی می خواهد آزاد باشد که سخن اش شنیده شود، باید بتواند سخن دیگران را هم بشنود.

آیا می توان جامعه ای آزاد داشت که در آن ارزش های آشتی ناپذیر بالا (سه نظام ارزشی متفاوت) در کنار هم به گونه ای مسالمت آمیز وجود داشته باشند؟ تنها آن کس که دنیوی (سکولار، لاییک) می اندیشد می تواند به راحتی بپذیرد که پیروان همه دین ها بدون استثناء، و نیز بی دین ها، باید حقوق برابر داشته باشند. احکام اخلاقی و قوانین «بی طرف» نیستند، اما قوانین لیبرال - بورژوا به مراتب بی طرف تر از قوانین مرتجعانه به ظاهر الهی اند، زیرا که مبتنی بر خردگرایی عصر روشنگری اند، و جامعه ای سوسیالیستی باید بتواند با از میان برداشتن زمینه های مادی نابرابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به این قوانین ضمانت اجرایی بسیار گسترده ببخشد.

می توان پرسید در جامعه ای دموکراتیک آیا می توان آزادانه دروغ گفت، افترا بست و به عقاید دیگران توهین کرد، و چیزهایی نوشت و به چاپ رساند که «حقیقت ندارند»؟ اما «حقیقت» در انحصار هیچ گروه معینی نیست. تا جایی که راست و دروغ جرم یا افترای را بتوان به اثبات رساند، حکم دادگاه باید جاری باشد، اما حکم درباره حقیقت نظامهای فلسفی، فکری، و اخلاقی را نمی توان در هیچ دادگاهی «اثبات»

کرد. زیرا حقیقتی مستقل و در خود و بیرون از انسان ها وجود ندارد، و انسان ها تابع زمان و مکان و شرایط نسبی هستی اجتماعی، تاریخی، طبقاتی و گروهی خود هستند. پس ملاک باید آزادی باشد و نه «حقیقت».

پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۹)

### آنتوانت بروتن: «آیات شیطانی» چه بودند؟

در رمان «آیات شیطانی» مضمون آیه های شیطانی مربوط است به مقام الاهی سه تن از خدایان زن، «عزه» (Uzza) خدای عشق و زیبایی، «مانت» (Mannat) خدای سرنوشت، و «لت» یا «ال - لت» (Al-lat) مادر- خدا، همتراز و نیروی مقابل الله. «ابو سمبل» (Abu-Simbel) عالی مقام جاهلیه، که متوجه ضعف خدایان خود در برابر نیروی برتر خدای واحد می شود، تقاضا می کند که از میان ۳۶۰ بُتی که در شهر پرستش می شوند، این سه بُت به منزلت ربّانی نایل آیند، و تقاضای او پذیرفته می شود: «آیا تو بر وجود این سه تن، لت، عزه، و آن سومی مانت، اندیشه کرده ای؟ آنان پرندگان رفعت یافته اند، شفاعت شان بر تمایل ماست، بدرستی.» این گفته را «ماهاند» (Mahound) پیامبر بر زبان می راند، یعنی آیه هایی که به وساطت جبرئیل بر او نازل شده اند را تکرار می کند. اما به زودی این تصمیم نفی می شود: ماهاند اعلام می کند که در ملاقات های بعدی با جبرئیل کشف کرده که ای آیه ها نه از سوی خداوند، بلکه از طرف شیطان نزول یافته اند.

آیا تنزل مقام و سرانجام نابودی این سه خدای زن نخستین گامی نبود که در جهت انکار برابری زن و مرد برداشته شد؟ رمان «آیات شیطانی» ماهیت وحی و الهام الاهی را زیر سوال می کشد و به جستجوی انگاره حقیقت می پردازد. این رمان همچنین اشاره می کند که منافع اقتدار پدرسالارانه و اقتدار دینی همگرایی دارند. زنان نه تنها از منزلت روحانی، بلکه از منزلت کامل انسانی نیز محروم می شوند. در سایه یک دین پدرسالار، زنان همچون موجودات جنسی شهوت زا تعریف می شوند. آنها فقط می توانند یا همسران شایسته باشند یا فاحشه. این محدود ساختن زنان به نحوی زنده و توأم با شوخی در یکی از صحنه های بعدی کتاب، جایی که دوازده روسپی نام و خصوصیات دوازده همسر ماهاند را به خود می گیرند، به توصیف در می آید: یک بازیگوشی سبکبار و دوست داشتنی که به بهای مرگ آنها تمام می شود.

بسیاری از مسلمانان غیر بنیادگرا که جزمیت دینی طرفداران خمینی را نمی پذیرند، و بر سنت شکیبایی و تعدد عقاید اسلامی تأکید می کنند، هنوز متوجه نشده اند که یکی از مایه های اصلی کتاب همین

تاریخچه دراز مدت و پیچیده سرکوب زنان است. سلب زنانگی از خدایان، خود توجیه دینی کنترل اجتماعی زنان از سوی مردان است. اسلام ممکن است تنها دینی نباشد که بر قیادت زنان صحه می گذارد، اما این دلیل نمی شود که آنرا ندیده بگیریم.

همچنین باید گفت با آنکه رشدی اهمیت وحی و الهام الاهی و فکر «کلام مقدس» را زیر سوال می برد، اما توصیف او از مردم عادی که ایمان دینی دارند توأم با همدردی است. همدلی خیال گستر او شامل مؤمنان مسلمان، نظیر اهالی روستای «تیتلی پور» (Titlipur) در راه سفر هلاکت بارشان به مکه، و زن کوهنورد «آله لویا کون» (Alleluia Cone) که تمایلات و تصورات آنسوی جهانی غمگینانه ای دارد، و نیز شامل تردید و دودلی دو قهرمان سرگشته و عصبانی رمان یعنی «صلادین چمچا» (Saladin Chamcha) (صلاح الدین چمچوالله) و هنرپیشه معروف سینما «جبرئیل فرشته» هم می شود. خواننده «آیات شیطانی» برای همه شخصیت های کتاب، مؤمن و غیر مؤمن، می گیرد و می خندد؛ و این دستاورد رشدی است.

پس چه چیز است که خاطر مسلمانان (حتا غیر خشکه مقدس) را رنجانده است؟ به گمان من، زیر سوال کشیدن اعتبار هر نوع ایمان دینی. جای انکار نیست اگر این کار دلیل توهین باشد، قطع رمان «آیات شیطانی» بسیار توهین آمیز است. زیرا این رمان اساسن کتابی است درباره شک. کتاب بر آن است که شک همان وضعیت بشری است؛ و انکار شکاکیت در حقیقت مساوی با انکار جنبه مهمی از انسانیت ماست. انسانیتی که میان مردان و زنان، مسلمان و غیر مسلمان، هندی و ایرانی و پاکستانی مشترک است.

این کتاب سرزنده، از لحاظ کیفیت ادبی بسیار برجسته و خواندنی، علاوه بر اینکه هدف حمله گروه قدرتمندی از رهبران دینی تنگ نظر شده، هدف حمله ناصادقانه جمع دیگری هم شده که آنرا از لحاظ ادبی بی اهمیت می شمارند. اگر بتوان کیفیت ادبی یک رمان را درجه دوم خواند و نادیده گرفت، دیگر کسی اهمیتی به محتوا و اندیشه های آن نخواهد داد. این تاکتیک از جانب آن دسته از نویسندگانی به کار می رود که کتاب را «در شیوه ارائه مطلب مبتدل و در مضمون خود دچار آشفته فکری» می دانند. استعداد خارق العاده سلمان رشدی در ویژگی های سبک و سیاق، از نثر دینی گرفته تا نوشته های عادی و متداول، را مبتدل خواندن، کاری آشکارا بی معنی است. اما «آشفته فکری»؟ با قبول اینکه در کتاب انگاره های متفاوتی وجود دارد و نه یک «کلام» واحد، شاید این گفته راست باشد، اما هریک از این انگاره ها به طور عمیق و به تمامی در کتابت مورد تفحص قرار گرفته است. این در حقیقت ویژگی تمام رمان های

خوب است. عده دیگری گفته اند که خواننده کتاب رشدی دشوار است و مضامین آن قابل فهم نیست. این مطلقن صحت ندارد.

در حالیکه صاحب نظران به اظهار عقیده مشغول اند و گروهی با شنیدن این که چه قدر کتاب طولانی، کسالت بار، بددهن، و مزخرف است به کلی از خواندن آن منصرف شده اند، نباید از یک حیطة وسیع دیگر که در کتاب به تفصیل به آن پرداخته شده، یعنی روابط نژادی در انگستان امروز غافل ماند. تجربه داشتن پوست سیاه یا قهوه ای در لندن به نحوی تلخ، طنز آمیز و دردبار ارائه شده. هیچ نوع «اتوریته» ای در این کتاب از گزند حملهء رشدی در امان نمی ماند. نه اتوریتهء روحانی و معنوی و نه اتوریتهء این جهانی.

«آیات شیطانی» کتابی است عمیقن انسان گرایانه. از لحاظ سیاسی با استثمار، سرکوب، انکار خلق ها و تاریخ شان، و با تاریخ پیچیده امپریالیزم انگلیس سروکار دارد. از لحاظ شخصی، این رمان مضامینی نظیر نفرت، خشم و طغیان، انتقام کشی، شرم ساری، شفقت، و عشق را می کاود. با انتقال و تبدیل «آیات شیطانی» منسوب به قرآن به آیه های شیطانی ای که صلا دین چمچا، در چمبر حسادت و نفرت از خود، به گوش جبرئیل فرشته زمزمه می کند، آیه هایی که باعث مرگ دو انسان بی گناه دیگر، علاوه بر خودش و جبرئیل می شود، رشدی تعبیری مادی و انسان گرایانه از ماهیت شرّ (Evil) و نیروی آن به دست می دهد. از این آیه ها- گیرا، وسوسه انگیز و در عین حال عامیانه - که هدف اش برانگیختن حسادت سکسی در جبرئیل است، می توان تعبیر مثبتی هم از اصل آیه های شیطانی تاریخی کرد: استفاده از این آیه ها در رمان خود به تنهایی نمونه ای است برای همهء شکل های قیادت یک گروه به وسیلهء گروهی دیگر. باید حکم اعدام سلمان رشدی و کتاب سوزان رمان اش را، که منظرهء آن خون را منجمد می کند، محکوم کرد؛ اما همان قدر نیز مهم است که بگوییم و بنویسیم این رمان چه اندازه قدرتمند، عمیق، و خواندنی است و از حق تمام کسانی که می خواهند آنرا بخوانند دفاع کنیم.

پاییز ۱۳۶۷ (۱۹۸۹)